

به خاور خدای و به سالار چین  
کجا هست و باشد همیشه به جای  
به نزد دو خورشید گشته بلند  
میان کیان چون درخشان نگین  
شده آشکارا برو بر نهان  
فروزنده نامدار افسران  
گشاینده گنج پیش امید  
برو روشنی اندر آورده روی  
نه آگنده گنج و نه تاج و نه گاه  
از آن پس که دیدیم رنج دراز  
وگر چند هرگز نزد باد سرد  
که بود آرزومند دیدارتان  
چنان کز ره نامداران سزید  
برفت و میان بندگی را ببست  
نوازیدن کهتر اندر خورست  
چو پرورده شد تن، روان پرورید  
فرستید بازی منش ارجمند  
ز ایوان بر ایرج گزین کرد راه  
چنان چون بود راه را ناگزیر  
نبود آگه از رای تاریک شان  
سپه سر بسر باز بردند پیش  
یکی تازه تر برگشادند چهر  
گرفتند پرسش نه بر آرزوی  
برفتند هر سه به پرده سرای  
که او بد سزاوار تخت و کلاه  
دل از مهر و دیده پر از چهر او  
همه نام ایرج بد اندر نهفت

یکی نامه بنوشت شاه زمین  
سر نامه کرد آفرین خدای  
چنین گفت کاین نامه پند مند  
دو سنگی، دو جنگی، دو شاه زمین  
از آن کوز هر گونه دیده جهان  
گراینده تیغ و گرز گران  
نماینده شب به روز سپید  
همه رنج ها گشته آسان بدوی  
نخواهم همی خویشان را کلاه  
سه فرزند را خواهم آرام و ناز  
برادر کزو بود دلتان به درد  
دوان آمد از بهر آزارتان  
بیفگند شاهی، شما را گزید  
ز تخت اندر آمد به زین برنشست  
بدان کو به سال از شما کهترست  
گرامیش دارید و نوشه خورید  
چو از بودنش بگذرد روز چند  
نهادند بر نامه بر، مهر شاه  
بشد با تنی چند برنا و پیر  
چو تنگ اندر آمد به نزدیک شان  
پذیره شدندش به آیین خویش  
چو دیدند روی برادر، به مهر  
دو پرخاشجو با یکی نیک جوی  
دو دل پر ز کینه یکی دل بجای  
به ایرج نگه کرد یکسر سپاه  
بی آرامشان شد دل از مهر او  
سپاه پراگنده شد جفت جفت

که هست این سزاوار شاهنشاهی  
به لشگر نگه کرد سلم از کران  
به لشگرگه آمد دلی پرز کین  
سراپرده پرداخت از انجمن  
سخن شد پژوهنده از هر دری  
به تور از میان سخن سلم گفت  
به هنگامه بازگشتن ز راه  
سپاه دو شاه از پذیره شدن  
که چندان کج راه بگذشتند  
از ایران دلم خود به دو نیم بود  
سپاه دو کشور چو کردم نگاه  
اگر بیخ او نگسلانی ز جای  
بر این گونه از جای برخاستند

جز این را نزیبد کلاه مہی  
سرش گشت از کار لشگر گران  
جگر پرز خون، ابروان پرز چین  
خود و تور بنشست باری زن  
ز شاهی و از تاج هر کشوری  
که يك يك سپاه از چه گشتند جفت؟  
نکردی همانا به لشگر نگاه؟  
دگر بود و دیگر به باز آمدن  
یکی چشم از ایرج نه برداشتند  
به اندیشه اندیشگان برفزود  
از این پس جز او را خوانند شاه  
ز تخت بلندت کشد زیر پای  
همه شب همی چاره آراستند

آفرین: ستایش

افسر: تاج

آگنده: پُر، انباشته

اندیشه: بیم و ترس و اضطراب

بادسرد زدن: کمترین سرزنش کردن

به دو نیم بودن دل: کنایه از نهایت نگرانی و اندوه

بی آرام شدن: دل باختن

پرداختن: خالی کردن

پندمند: پندآمیز

پیش امید: بیش امید، بیش از انتظار

تنگ آمدن: نزدیک آمدن

چاره آراستن: چاره اندیشیدن، حیلہ کردن

دل بجای بودن: آرام و مهربان بودن

رای زن: مشاور

سرگران: خشمگین

سنگی: فرزانه، خردمند

فروزنده: رونق دهنده

کجا: که

کران: کرانه، کناره

گران: خشمگین

گراینده: بکار برنده

گسلاندن: پاره کردن

ناز: آسایش

نامدار: مرغوب، نفیس

نماینده: انجام دهنده

نمودن: انجام دادن

نوشه: خوردنی، خورش

## مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران  
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱  
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،  
<http://www.kanoon.net>
۶. <http://www.farhangiran.com>
۷. <http://shahnameh.com>